

## بررسی سطح تفسیر و فرایندهای گفتمانِ رمانِ مروارید خاتون اثر فرشته ساری، بر پایه نظریه نورمن فرکلاف

هدا امینی<sup>۱</sup>، مهیار علوی مقدم<sup>۲</sup>، محمود فیروزی مقدم<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه علمی زبان و ادبیات فارسی، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران.

<sup>۲</sup> دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران. (نویسنده مسؤول)

<sup>۳</sup> استادیار گروه علمی زبان و ادبیات فارسی، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران.

نویسنده مسؤول: Email: [m.alavi.m@hsu.ac.ir](mailto:m.alavi.m@hsu.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۱۳/۰۶/۱۴۰۴ / تاریخ پذیرش: ۱۵/۱۰/۱۴۰۴

### چکیده

تحلیل گفتمان انتقادی، شاخه علمی بینارشته‌ای در زبان‌شناسی و نقد ادبی است که کارکرد زبان را در جامعه و سیاست به عنوان شکلی از کارکرد اجتماعی بررسی می‌کند. و زبان را به عنوان عملی اجتماعی در رابطه با ایدئولوژی، تاریخ، قدرت و جامعه مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. بسیاری از رمان‌های فارسی به‌ویژه رمان نویسندگان زن، با مفاهیم اجتماعی و سیاسی جامعه پیوند یافته و در انواع گوناگون جریان‌های داستان‌نویسی معاصر حضوری فعال دارد. بررسی رمان‌های فارسی بر پایه نظریه نورمن فرکلاف ویژگی‌های خاص خود را داراست. از دید فرکلاف گفتمان باعث می‌شود تا سه پدیده هویت اجتماع، روابط اجتماعی و نظام‌های دانش سه کارکرد هویتی، رابطه‌ای و فکری را به انجام رسانند. این رویکرد به تحلیل لایه‌های زیرین متن از راه بررسی سطوح زبانی می‌پردازد. بر اساس نظریه نورمن فرکلاف، برای کشف این لایه‌های زیرین و تحلیل الگوی گفتمانی، باید سه سطح «توصیف»، «تفسیر» و «تبیین» را بررسی کرد. الگوی گفتمانی در سطح «تفسیر» که با در نظر گرفتن بافت موقعیت و مفاهیم و راهبردهای کاربردشناسی زبان و عوامل بینامتنی، به بررسی متن می‌پردازد، در رمان مروارید خاتون حاصل فرآیند تعامل اجتماعی است که تحلیل گفتمان انتقادی سعی در آشکار نمودن روابط اجتماعی که حاصل قدرت و ایدئولوژی هستند دارد.

**کلیدواژه:** تحلیل گفتمان انتقادی، نظریه نورمن فرکلاف، گفتمان انتقادی، فرشته ساری، مروارید خاتون.

### ۱- مقدمه

تحلیل گفتمان انتقادی در آرای فلاسفه جدید همچون لوتیس آلتوسر، رولان بارت، ژاک دریدا، لاکان و به خصوص فیلسوف فرانسوی میشل فوکو ریشه دارد. تحلیل گفتمان انتقادی چشم‌انداز بسیار متنوع و وسیعی پیش روی زبان‌شناسی گشوده است، چرا که این رویکرد به مطالعه جنبه‌هایی از زبان روی آورده است که در زندگی مردم و سرنوشت جوامع نقش اساسی دارد. تحلیل گفتمان انتقادی، که از لحاظ فلسفی متأثر از نظریات میشل فوکو و فروید و مارکس است، در نظر دارد نگرش مخاطب را درباره زبان از صورت‌گرایی به تأثیر مسایل اجتماعی تغییر دهد؛ چنان‌که زبان‌شناس خود را عنصری مسئول در برابر مسایل اجتماعی بداند. افرادی همچون لویی آلتوسر، میخائیل باختین و میشل فوکو همگی به این امر معتقدند که هویت فردی را عوامل فرهنگی بیرونی و گفتمانی که فرد در آن قرار دارد، شکل می‌دهند و گفتمان به عمل، رفتار، رخداد، آثار و هر آنچه که در درون یک فرهنگ رخ می‌دهد معنا می‌بخشد. بر اساس نظریه‌های مذکور، میان باور فردی و نظام نوشتار فرهنگی رابطه دیالکتیکی برساننده‌ای وجود دارد و هرگونه کنشی جزئی از شبکه فعالیت‌های مادی است و باورها و رفتارهای افراد در ذهن و تصور افرادی که در کنش متقابل با همدیگرند وجود دارد. این افراد معتقدند که واقعیت‌های اجتماعی و تاریخ بر ساختی هستند و معنایی که افراد به

واقعیت‌ها و پدیده‌های اطراف خویش می‌دهند همگی حامل نوعی معناهای فرهنگی خاص هستند (ر.ک: کلیگر، ۱۳۸۵: ۱۷۰). از این‌رو تحلیل گفتمان انتقادی نوعی پژوهش گفتمانی است که بیش‌ترین وجهه جامعه‌شناختی را دارد. عنوان «تحلیل گفتمان انتقادی» توسط فرکلاف برای رویکردی که خودش ابداع نموده و برای جنبشی گسترده در درون حوزه گسترده تحلیل گفتمان به کار می‌رود. تحلیل گفتمان انتقادی به عنوان حوزه مطالعاتی پیچیده و چندرشته‌ای در حال رشد، نظریه‌ها و روش‌هایی برای مطالعه تجربی روابط میان گفتمان و تحولات اجتماعی و فرهنگی قلمروهای مختلف اجتماعی در اختیارمان قرار می‌دهد (نک. ون دایک، ۱۳۸۹: ۱۷۸).

### ۱-۱- بیان مسأله

تحلیل گفتمان انتقادی، شاخه‌ای از تحلیل گفتمان در مطالعات زبان‌شناختی است که به رابطه زبان، قدرت و ایدئولوژی در جامعه می‌پردازد که در دهه‌های اخیر، گستره وسیعی همچون ادبیات، جامعه‌شناسی، فلسفه، علوم سیاسی، هنر و روان‌شناسی را در برمی‌گیرد. ایدئولوژی حاکم بر نهادهای اجتماعی می‌تواند از تحلیل گفتمان انتقادی استنباط شده و کلیه متون هر بافتی را در قلمرو خود جای دهد. از این جهت شفافیت فرآیندهای مربوط به تولید و درک معنا و ابهام‌زدایی از سایر متون، هدف تحلیل متن در قلمرو زبان‌شناسی انتقادی است و پژوهش‌گران و تحلیل‌گران، قدرت ایدئولوژی و تأثیر آن بر متن را به کمک تحلیل گفتمان انتقادی نمایان می‌سازند. تحلیل گفتمان انتقادی بر مبنای نظریه نورمن فرکلاف در پی نمایاندن ارتباط میان زبان، قدرت و ایدئولوژی است. الگوی این نظریه در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین این امکان را به منتقد می‌دهد که شاخص‌ها و ارزش‌های گفتمانی و اجتماعی متن را مشخص کند. بستر تجربه این نظریه در این پژوهش رمان مروارید خاتون می‌باشد. فرشته ساری در مروارید خاتون به شرح مصایب و زورگویی‌های خان‌ها و مالکانی پرداخته که در حق روستاییان روا می‌داشته‌اند. روابط حاکم بر جامعه و قدرت حاکم بر نظام ارباب و رعیتی و استبداد یاغیان باعث ایجاد ساختارهای گفتمانی که این ساختارها به نوبه خود ساختارهای ایدئولوژیک و گفتمانی را بازتولید می‌کنند. یاغیان به عنوان کانون قدرت و ظلم و مروارید خاتون به عنوان کانون ستم‌دیدگی مراتب گفتمان را به وسیله ایدئولوژی‌ها و روابط قدرت در گستره وسیع جامعه تعیین می‌کنند. گفتمان‌ها حاصل ارتباط زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی و بالعکس است.

### ۱-۲- سؤال‌های پژوهش

پرسش‌های اصلی که در این مقاله مطرح است عبارتند از:

۱. الگو گفتمانی در سطح تفسیر در رمان مروارید خاتون حاصل چه فرایندی است؟
۲. روابط اجتماعی در رمان مروارید خاتون به چه عواملی وابسته است؟

### ۱-۳- فرضیه‌های پژوهش

۱. الگو گفتاری در سطح تفسیر در رمان مروارید خاتون حاصل فرایند اجتماعی است.
۲. روابط اجتماعی در رمان مروارید خاتون حاصل قدرت و ایدئولوژی است.

### ۱-۴- پیشینه پژوهش

در زمینه تحلیل گفتمانی متون ادبی، پژوهش‌هایی در قالب پایان‌نامه و مقاله ارائه شده است مانند تحلیل گفتمانی مجموعه یکی بود یکی نبود جمال‌زاده و تحلیل گفتمان غالب در رمان‌های سیمین دانشور. فردوس آفاگل‌زاده و مریم سادات غیاثیان نیز در رویکردهای غالب در تحلیل گفتمان انتقادی به معرفی رویکردهای تحلیل گفتمان انتقادی و بیان مفاهیم انتقادی، ایدئولوژی و قدرت پرداخته و به رویکرد جامعه‌شناختی و تاریخی به گفتمان نیز توجه داشته‌اند. فردوس آفاگل‌زاده (۱۳۹۴) در کتاب تحلیل گفتمان انتقادی به معرفی رویکردهای متنوع تحلیل گفتمان و علل نیاز به رویکرد جدید در علم زبان‌شناسی و روش‌های آن پرداخته است. وی بر این باور است که تحلیل‌گر زبان‌شناسی انتقادی خود را موظف می‌داند که پرده از صورت ظاهر متون زبانی به کمک فنون موجود در این رویکرد بردارد و در پشت واژه‌ها، جمله‌ها و در نهایت متن زبانی، خواه متون مطبوعات و خواه متون شفاهی، در سایر رسانه‌های گروهی از نگاه

مردم مخفی مانده است را برای آن‌ها آشکار سازد، آنچه را که طبیعی جلوه داده‌اند، طبیعی‌زدایی نماید تا مردم با درک حقایق در زندگی و در رقم زدن سرنوشت خویش تصمیم‌گیری نمایند. هم‌چنین فردوس آفاگل‌زاده و مریم سادات غیاثیان (۱۳۸۵) به دو نکته مهم اشاره می‌کنند، یکی تأکید بر میان‌رشته‌ای بودن تحلیل گفتمان انتقادی و تصریح بر رابطه دیالکتیک میان زبان، فرهنگ جامعه و سیاست و دیگری نوعی گرایش به به‌گزینی و پرهیز از اتخاذ روش خاص در تحلیل گفتمان انتقادی به گونه‌ای که نمی‌توان این تحلیل را نظریه به شمار آورد. کتاب نظریه و روش تحلیل گفتمان اثر ماریان یورگنسن و لونیز فیلیس ترجمه هادی جلیلی (۱۳۹۷) به معرفی و بحث راجع به سه رویکرد مختلف به تحلیل گفتمان - نظریه گفتمان لاکلو و موف، تحلیل گفتمان انتقادی و روان‌شناسی گفتمانی پرداخته است. اما تاکنون هیچ پژوهشی بر پایه تحلیل گفتمان انتقادی، با توجه به نظریه نورمن فرکلاف و سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین به نقد و تحلیل رمان مروارید خاتون نپرداخته است و خلأ چنین پژوهشی کاملاً احساس می‌شود.

## ۱-۵- روش پژوهش

در این پژوهش از روش تحلیلی - توصیفی در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف استفاده خواهد شد. روش گردآوری اطلاعات، روش کتابخانه‌ای، روش تحلیل داده‌ها، کیفی و روش استدلالی، روش استقرایی است. در این رویکرد، متن رمان به‌عنوان منبع اصلی داده‌ها به صورت دقیق و نظام‌مند مورد بررسی قرار می‌گیرد تا الگوهای زبانی، ساختاری و گفتمانی موجود در آن شناسایی شود. ابتدا بخش‌های مختلف متن جمع‌آوری و طبقه‌بندی می‌شوند و سپس با تحلیل سطحی و عمیق گفتمان، روابط قدرت، ایدئولوژی و پیام‌های اجتماعی و فرهنگی نهفته در متن تبیین می‌گردد. این روش به پژوهشگر امکان می‌دهد تا با تجزیه و تحلیل زبانی و ساختاری متن، دیدگاه‌های انتقادی و تفسیرهای علمی خود را ارائه دهد.

## ۱-۶- اهداف و ضرورت پژوهش

اهمیت و ضرورت انجام این پژوهش از آن جهت است که رمان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین گونه‌های ادبی، بازتاب‌دهنده نگرش‌ها، ارزش‌ها و ساختارهای اجتماعی است و تحلیل آن با رویکرد گفتمانی می‌تواند لایه‌های پنهان ایدئولوژیک و روابط قدرت موجود در متن را آشکار سازد. استفاده از نظریه نورمن فرکلاف امکان می‌دهد تا زبان و ساختارهای گفتمانی متن سبب‌صورت انتقادی بررسی شود و تأثیرات اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیک آن بر خواننده و جامعه تحلیل گردد. این پژوهش علاوه بر ارائه درک عمیق‌تر از رمان مورد مطالعه، می‌تواند راهگشای تحلیل گفتمانی متون ادبی دیگر نیز باشد و به توسعه مطالعات ادبی انتقادی کمک کند.

## ۲- بحث و بررسی

سطح تفسیر، دومین سطح از نظریه فرکلاف را در بر می‌گیرد و به تفسیر متن بر مبنای آنچه که در سطح توصیف بیان شده با در نظر گرفتن بافت موقعیت و مفاهیم و راهبردهای کاربردشناسی زبان و عوامل بینامتنی، می‌پردازد. این سطح شامل محتویات خود متن و ذهنیت مفسر است. منظور از ذهنیت مفسر، دانش زمینه‌ای است که مفسر در تحلیل و تفسیر متون به کار می‌گیرد. مفسر نشانه‌هایی که از تحلیل صورتی متون در مرحله توصیف به دست آورده را با دانش زمینه‌ای خود ترکیب کرده و تفسیر را آغاز می‌کند. این سطح به تحلیل فرایندهای شناختی شرکت‌کنندگان و تعاملات میان آن‌ها می‌پردازد. که موضوع مورد مطالعه این پژوهش قرار گرفته است. نگاه تفسیرگونه به متن نیازمند نگاه تاریخی به آن است. چگونگی ارتباط متن با ساختارهای اجتماعی به شناخت جنبه‌های صورتی آن خلاصه نمی‌شود و لازم است تعاملات اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد و متون بر اساس پیش فرض‌هایی از دانش زمینه‌ای تولید و تفسیر شوند. در حقیقت ویژگی‌های صورتی ما را به سوی عناصر «دانش زمینه‌ای» مفسر هدایت می‌کند. این دانش زمینه‌ای می‌تواند حاصل روابط بینامتنیت، روابط اجتماعی، تاریخی و یا انواع گفتمان باشد. در واقع در این سطح مشارکان گفتمان و روابط میان آن‌ها و شناخت ماجرا، هدف مفسر است.

## ۲-۱- مشارکان گفتمان

رمان مروارید خاتون در حقیقت تفسیر مفسر از واقعیت‌هایی است که در حکومت‌های استبدادی گریبانگیر اقشار ضعیف و طبقه محروم جامعه است. او در روایت داستان مروارید خاتون قصد دارد زندگی مردمی را به نمایش بگذارد که در اثر ضعف حکومت قاجار قربانی باغی‌گری یاغبان مستبد شده و حال چشم

انتظار برخورد حکومتی در حکومت مقتدر رضاخان هستند. «می‌گن رضاخان کله داره. با فکرش از پس آن‌ها برمی‌آید» (ساری، ۱۳۶۹: ۳۱). نویسنده با بهره‌گیری از توصیف رویدادها و حالات شخصیت‌ها، خواننده را با فضای داستان و ماجرای مربوط به یاغیان کاشان آشنا می‌کند هجوم یاغیان به کوچه و محله و ترس مردم و فرار به داخل خانه‌ها نوعی ایدئولوژی قدرترا به تصویر می‌کشد که حاصل ضعف حکومت و عصیان‌گری و سرکشی یاغیان شده است. (همان: ۱۷). داستان مروارید خاتون داستانی حقیقی و سرشار از اندوه و رنج مردم ستم‌دیده‌ای است که ساری با بهره‌گیری از زبان مردم کوچه و بازار نوعی صمیمیت بین خواننده و راوی داستان ایجاد کرده و مردم را مشارکان حقیقی شخصیت‌های داستانش قرار داده است. گفتمان در داستان محور اصلی روایت قرار گرفته و حاصل این گفتمان سطوح تفسیر فرکلاف را شکل خواهند داد. «وقتی کار کوچکی داشتند از پشت تیغه همدیگر را صدا می‌کردند. اگر نمی‌شنیدند همسایه‌ها صدا را دهان به دهان می‌دادند تا به اتاق پری خانم یا مروارید خاتون می‌رسید» (همان: ۶۷). از نشانه‌های همدلی و مهربانی در طبقه محروم جامعه میل و رغبتی است که اکنون نیز وجود آن این طبقه را به دل داستان می‌کشد. حس همدلی و نوع دوستی در بین طبقه محروم جامعه به مراتب بالاتر از دیگر طبقات است. آن‌ها فارغ از نسبت‌های خونی یکدیگر را محرم زندگی و اموال خود دانسته شادی و اندوه خود را به اشتراک می‌گذارند. مروارید خاتون بیان چهره واقعی این اشتراکات است و ساری رمانش را برگرفته از تصویرهای حقیقی زندگی عامه مردم نوشته است. «سامور، قوری، استکان، پارچ آب، پریموس، قابلمه و غذا برمی‌داشتند. هر کدامشان باری به دست می‌گرفتند و سوار درشکه می‌شدند...» (همان: ۶۲). «همسایه‌ها که قهر بودند آشتی می‌کردند و گاه روزی نگذشته بر سر آب و جارو و بچه‌ها دوباره دعوا می‌کردند» (همان: ۶۵). «ننه سلطنت اتاق زیر راهروی مروارید خاتون را خالی کرده و آن را به صاحب خانه پس داده بود. مختصر اثاث او را در پستوی اتاقش جا داده بود و او را چون عزیزی در پناه خود گرفته بود» (همان: ۷۵). گاهی در توصیف‌های زیبا از سبک زندگی ساده و دور از تجملات افراد فضایی را ترسیم می‌کند که مخاطب خود را حاضر در صحنه می‌بیند. به تصویر کشیدن خانه‌ای با ۱۵ اتاق و زندگی گروهی همسایه‌ها کنار یکدیگر حس مشارکت و همسایگی در مخاطب را زنده می‌کند.

## ۲-۲- گفتمان زنان

زنان در رمان مروارید خاتون موجوداتی تسلیم، فاقد اراده و فاقد قدرت تصمیم‌گیری بودند. از این رو گفتمان آن‌ها فقط تسلیم و رضایت است. گفتمان زنان تفسیری از ضدقدرت است که رمان برای بیان قدرت به شکل واضح‌تر، این گفتمان را در تقابل با قدرت آورده است گفتمان تسلیم گونه زنان بازتاب دهنده گفتمان قدرت در مردان را به نمایش گذاشته است زنان قهرمانانی هستند که در این رمان در مقابل ضد قهرمان مغلوب ایدئولوژی شده‌اند ایدئولوژی حاکم بر روابط زنان و مردان تاریخی را مصور می‌سازد که سطح قدرت نسبت به زنان افزایش یافته است. «ننه طاووس با مرگ ده فرزندش موندعلی و همسرش تنهایی و سکوت اختیار کرد. نیمه شب کنار در می‌نشست. از این‌که هیچ‌کس به او نزدیک نمی‌شد و حالی از او نمی‌پرسید دلش می‌گرفت. گاه تا سپیده دم در انتظار شنیدن صدای پای کنار در می‌نشست. فکر می‌کرد اهل ده در جایی دور از او جمع شده‌اند. شاید مجلسی در ده برپاست و همه از کوچیک و بزرگ به آن جا رفته‌اند. پیش از سپیده دم گلخن تاب نخستین کسی بود که از خانه بیرون می‌آمد تاتون حمام را گرم کند. وقتی از کنار ننه طاووس می‌گذشت غم آوای آشنایی را می‌شنید:

ترا می‌خوام وگرنه یار بسیار  
گلی می‌خوام که در سایه اش نشینم  
گلی می‌خوام وگرنه خار بسیار  
وگرنه سایه دیوار بسیار

سلام ننه طاووس، کله سحر توی کوچه چه می‌کنی؟ سلام ننه جون، الهی به دورت بگردم، بالاخره به آدمیزاد از این کوچه رد شد. پس اهل ده کجا هستند؟ گفتم الان سحره؟ آره ننه طاووس، اهل ده الان خواب هستند. هنوز خروس‌خوان هم نشده» (همان: ۱۲). ننه نرجس نیز خرافات و اعتقادات سنتی اش را رها نمی‌کند و هر اتفاق خیر و شری را به پای شگون و نحسی حوادث می‌گذارد پذیرش قضا و قدر یا شگون و نحسی از جانب زنان مهره تأییدی بر تسلیم در برابر قدرت و نابرابری مردان گذاشته و سطح قدرت در مردان را افزایش داده است. این پذیرش محض و خالی از حقوق حقه زنان باعث شده مردان در ایدئولوژی قدرت تهاجم، ظلم و استبداد جزئی از بایدها بدانند و آن را به نوعی رفتار اجتماعی که باید از سوی جامعه مورد پذیرش قرار گیرد تبدیل کنند. او معتقد است از وقتی سردار مروارید خاتون را از آن‌ها به یغما برده خیر و برکت از زندگی اش رفته است. «بخور دختر، حال و روزت چطوره؟ از پارسال که تورفتی گوسفندها یکی یکی پیش چشم ما تلف شدند. هنوز دار قالی نیمه کاره برپاست. خدا ریشه سردار را بخشکاند که توی خانه ما تخم نحسی را کاشت» (ساری، ۱۳۶۹: ۱۲). همچنین از روبرو شدن با ساحره قابله هراس داشت و همانند برخی مردم ده معتقد بود ساحره قابله می‌تواند بخت و اقبال را بگرداند. «میان ده ساحره قابله به حرف گرفتیش. او قور به خیر. می‌روم سری به ننه طاووس بزنم. مدتی است از او قافل مانده‌ام. خدا کند دلگیر نشده باشه» (همان: ۹). «با همه چاره اندیشی

ساحره قابله، ننه نرجس همیشه از او واهمه داشت. در دل خدا را شکر می‌کرد که هیچ وقت محتاج این زن ساحره نبوده است. بعضی از مردم ده عقیده داشتند که او موقع به دنیا آوردن بچه، می‌تواند بخت و اقبال او را بگرداند. با این همه وقتی زانو به دردسر می‌افتاد و بچه نمی‌آمد. سراغ ساحره قابله می‌رفتند (همان). مروارید خاتون قهرمان داستان نیز گفتمانی حاکی از رضایت و تسلیم دارد. تنها یک بار می‌خواست برخلاف قسمت و قضا و قدر خود را از چنگال ملاحیدر نجات دهد اما اقدامش بی‌اثر ماند و نرجس خاتون بی‌آنکه متوجه تلاش دخترک معصوم برای فرار از تقدیرش شود او را به ملاحیدر سپرد. «رختخوابش را جمع کرد و گوشه اتاق گذاشت، درد موذی زیر دلش پیچیده بود. انگار میله داغی را در رحمش فرو می‌کردند. خمیده تا دار قالی پیش رفت. روی تخته چوبی نشست. شانه‌ای بر حاشیه سپید و آبی قالی کشید. نخ سپید را پایین آورد. از پشت تارهای قالی رد کرد به چالاکی گره زد و دنباله نخ را چید. از شدت دل درد خودش را گلوله کرده بود. به خود می‌پیچید و با این همه گره بر تارهای قالی می‌زد. شاید نرجس خاتون با دیدن کار کردنش او را به خانه ملاحیدر نفرستد. اما خیال باطل. هنوز چند روزی نگذشته بود که خود را پشت دار قالی ملاحیدر دید (همان: ۲۶). در دل بر کسی که او را از این سعادت محروم کرده بود نفرین فرستاد. اما بلافاصله زبانش را گاز گرفت: هر چه خدا صلاح بداند» (همان: ۵۳). ایدئولوژی حاکم بر گفتمان زنان که همان تسلیم و رضا در برابر قدرت مردان است در روح دختر جوان نیز دمیده و مروارید خاتون در چهارده سالگی نیز از همین گفتمان استفاده می‌کنند و علت حضورش در خانه ملاحیدر را صلاح خدا می‌دانند. این روح حاکم در گفتمان زنان سطح قدرت در گفتمان مردان را افزایش داده است.

نوع دیگری از گفتمان زنان، دوگانگی رفتاری و شخصیتی آذر قهرمان نیمه دوم رمان است. آذر بخشی از عمرش را اسیر سنت‌ها و تعصبات دینی مروارید خاتون است. مروارید خاتون پس از گذر از مراحل سخت زندگی در برویچ کدام از آن نقشی نداشت و دلسپرده تقدیر شده بود در قاب مذهب، سنت و دین مداری خود را قرار داد تا بتواند ظلم ناشی از قدرت و ایدئولوژی نابرابری را توجیهی قابل استفاده نماید. او نگاه سنتی‌اش را را به دو نسل بعد از خودش هم انتقال می‌داد و این چرخه قدرت را دوباره در مدار ظلم می‌چرخاند. «وقتی دهه محرم شروع می‌شد با بچه‌های محل به روضه خوانی عزت خانم می‌رفتیم. از روز اول می‌رفتیم بلکه روز عاشورا ما را راه بدهند و از چلو خورش امام حسین نصیبی ببریم. اگر محرم به تابستان می‌افتاد حیاط خانه را چادر می‌زدند. مردها و سینه زن‌ها زیر نور کبود سقف پارچه‌ای حیاط جمع می‌شدند، سینه می‌زدند و ظهر قیمه پلوی امام حسین را می‌خوردند. موقع ناهار دادن در را می‌بستند. اگر بیرون در می‌ماندیم، ساعت‌ها قابلمه به دست انتظار می‌کشیدیم تا اگر غذایی ماند از لای در قابلمه ما را بگیرند و پر کنند (همان: ۱۶۰). وقتی مادر بزرگ سحر از خواب بیدارم می‌کرد تلوتلوخوران کنار حوض می‌رفتم و وضو می‌گرفتم. خواب‌آلود نماز را می‌خواندم و چقدر آرزو داشتم سرم را روی جانماز بگذارم، چادر نماز را روی سر بکشم و بخوابم. اما مادر بزرگ کتاب مفاتیح را از تاقچه بر می‌داشت و توی دستم می‌گذاشت: دعای امروز را بخوان» (همان: ۱۴۹). و در بخشی مسحور عشق پوشالی عدنان شده و در موسیقی و می‌خواری او تسلیم و تابع است. «عدنان لیوانی مشروب برای خود ریخت و لیوان لبالی را به دست من داد که روی میز شیشه‌ای کنار دستم گذاشتم. بخور. صدای تحکم آمیز عدنان بود که لیوان را بلند کرد و با دهانم آشنا ساخت. طعم تلخ و گس مشروب لیوان را از دهانم دور کرد. بار دیگر آن را برداشتم و لاجرم آن آب تلخ را سرکشیدم. سرم را به مبل تکیه دادم. گرم شده بود. اما گرما از درونم بود. سر گیجه ملایمی را احساس می‌کردم. عبور خون را از رگ‌هایم دنبال می‌کردم. آه‌ای خون فاسد. اما فکرم روی مرگ، درد و تنهایی نمی‌ماند. تصاویر و اندیشه‌ها در سرم به دوار افتاده بودند. در کنسرت‌های او در ردیف جلو می‌نشستم. هنگام نواختن عدنان برایم بیگانه می‌شد. حالت چهره اش دگرگون می‌شد. جمعیت در سحر پنجه او خاموش بود و به نظر می‌رسید حتی دم و بازدم حضار به حداقل رسیده است» (ساری، ۱۳۶۹: ۲۱۲).

## ۲-۳- گفتمان مردان

فرشته ساری در پی بیان اختلاف طبقات محروم و صاحبان قدرت در جامعه و تقابل بین آن دو به بیان تقابل روابط گفتمانی زن و مرد هم پرداخته است. گروهی خود را حاکم و مالک زنان می‌دانند. ملاحیدر در قله حرص و طمع مالکیت دختری ۱۲ ساله را نیز حق خود می‌داند و زبانش را چون بردگانی در خانه به کار کشیده و قادر به سیر کردن شکم آن‌ها نیست ولی خودش ناجوانمردانه هر روز یک بار خود را بر سفره چرب‌تری مهمان می‌کند. و توتون خود را بر آذوقه مورد نیاز خانواده ترجیح می‌دهد. «زن با کمر خمیده، دولا دولا توی خانه راه می‌رفت. به همه جا سر می‌کشید. تخم مرغ‌ها را جمع می‌کرد اما پیش از آنکه به مطبخ برسد، ملاحیدر آن‌ها را از دستش می‌گرفت و می‌برد و به جای توتون می‌گرفت. هیچوقت برای آن همه عیال و بچه در سفره غذای کافی پیدا نمی‌شد. ملاحیدر روزی یک وعده خودش را سر سفره چرب‌تری مهمان می‌کرد. هر سه زن را خودش عقد کرده بود. پیش از بردن مروارید خاتون، زیر لب چیزهایی به عربی خوانده بود و به نرجس خاتون گفته بود او را صیغه نود و نه ساله کرده است» (ساری، ۱۳۶۹: ۲۷). ملاحیدر خود را در پس پناهگاهی که از دین ساخته بود پنهان کرده بود و به جز سردار و یاغی‌ها همه به این فریب و تدلیس او گردن نهاده بودند. ملاحیدر اساس زندگی زناشویی را بر پایه محرمیت و صیغه که از ملزومات دین است. می‌دانست به دور از عدالت و حقوق زنان که از دستورات دین برای ارتباط با همسر و رفتار در خانواده است. او خود را محق می‌دانست و جایی برای اعتراض یا بیان حقوق فردی به زنان باقی نگذاشته بود. «عمامه سپیدی روی سر بی مویش می‌گذاشت. عبای کهنه و نخ نمایی روی شانه می‌انداخت. همیشه تسبیح

دانه عقیقی به دست داشت که در حال حرف زدن، دانه‌های آن را با آهنگ حرف زدنش رد می‌کرد. وقتی میان او و مخاطبش سکوت می‌افتاد، از ته گلو استغفرالله غلیظی می‌گفت» (همان: ۲۵). پدر مروارید خاتون نمونه مردان بی تفاوت است که در تمام اتفاقاتی که در ده و در خانه‌اش افتاد کوچک‌ترین مقاومتی نکرد و تسلیم ظلم یاعیان شده بود و معتقد بود هیچ نیروی قادر به شکست آن‌ها نیست پس مقاومت بی فایده است. «پدر کاسه چای را هورت کشید: من نمی‌دانم این حکومتی‌های بی‌عرضه در مرکز چه کاری می‌کنند. برادر بزرگه آلوی مغزدار را در دهانش گذاشت: حکومت جدید تو نقشه یاعی‌ها رفته، قالشون را می‌کند نرجس خاتون از توی سینی چند زرد آلوی مغزدار سوا کرد و جلوی مروارید خاتون گذاشت: ننه جون، تو دلت را به این حرف‌ها خوش نکن. تا یاد دارم مردم مثل مرغ بوده‌اند. هم در عروسی سرشان را بریده‌اند هم در عزا. از کجا که خود حکومتی‌ها صد مرتبه بدتر از یاعی‌ها نباشند. نه ننه، این تو بمیری دیگه از اون تو بمیری‌ها نیست. پدر دور دهانش را با پشت دستش پاک کرد: آخه پسر جون با یه مشت سرباز مفرنگی گشنه که نمیشه جلوی یاعی‌ها را در همه ولایات گرفت. این‌ها در برج و باورهایشان آذوقه و مهمات یک ماه جنگیدن را ذخیره کرده‌اند. چاروتا سرباز گشنه و بی‌تنبون که از پس آن‌ها بر نمی‌آید. می‌گن رضا خان کله داره. با فکرش از پس آن‌ها بر می‌آید» (همان: ۳۰). قاسم که در حقیقت نجات‌دهنده‌ای برای مروارید خاتون محسوب می‌شد در واقع برای جبران نقص خود او را به زنی می‌گیرد. قاسم قبول نمی‌کند که عقیم است او نقص وجودی خود را در دیگران جستجو می‌کند و زنان را محکوم به نابابوری می‌نماید و با استفاده از قدرت مردانه‌اش هر دو سال یک بار ازدواج می‌کند. قاسم در دوره‌گردی در دهات و لحظه‌ای دیدار مروارید خاتون او را حق خود می‌داند و به طاقه‌ای شال قرمز و قواره‌ای ساتن آبی او را از آن خود می‌کند. «دوره گرد نگاه می‌خکوب شده اش را از روی مروارید خاتون کند و پارچه را از دست او گرفت. وقتی کوزه آب را کنار مطبخ گذاشت. قاطر دوره گرد را دید که وارد باغ شد و یکراست سوی ایوان آمد. ننه نرجس از مطبخ بیرون آمد. سلام، خسته نباشی مادر. ننه نرجس به مروارید خاتون اشاره کرد که توی اتاق برود. چقدر دلش می‌خواست بداند آیا ننه می‌تواند جواب دوره گرد را بدهد و حرف بزند یا نه. گوشش را به در چسباند اما جز صدای آهسته دوره گرد صدایی نمی‌شنید. ننه نرجس یک طاقه شال قرمز و همان قواره ساتن آبی آسمانی را توی اتاق آورد و روی تاقچه گذاشت» (همان: ۳۷). بی‌توجه به رنجی که مروارید خاتون از این اسارت می‌دید او را بدون اینکه طلاق دهد به فراموشی سپرده بود. «این شوهر عقیم و دوره گرد که برای تو شوهر نیست چرا ازش طلاق نمی‌گیری؟ حیف از تو نیست؟ هنوز مثل روز اولی که به این خانه آمدی ریزه میزه و جوان و قشنگ هستی. مثل یک کاسه چینی هستی، مرتیکه ترا مثلیک تیکه لباس کهنه به امان خدا ول کرده. طلاقم نمی‌دهد» (همان: ۴۳). هنوز ماهی یکبار نیمه شبی کسی در اتاق او را باز می‌کرد و در تاریکی کورمال کورمال رختخواب او را می‌جست. هنوز رخت خوابش گرم نشده بود که شوهرش در تاریکی از اتاق بیرون می‌رفت (همان: ۴۹).

نوع دیگری از گفتمان مردان در این رمان وجود دارد که در تضاد با نوع اول است گفتمان عطف در رمان بی سابقه است. قدرت و سلطه حاکم از گفتمان مردان در تمام بخش‌های رمان زن را به وجودی بی دفاع و تسلیم تبدیل کرده و حق مهرورزی، عشق و بودن به عنوان موجودی اجتماعی از او سلب کرده است. حتی در بیان محبت و عواطف مادرانه یا همسر نیز نقش مستقل نداشته است. مهرورزی عبدالله نقطه مخالف تمام ستم کاری و ظلم پروری مردان است. این تقابل بازم منجر به شکست روحی زنان در رمان شده و نه تنها به او موجودیت صعودی نداده است بلکه نتیجه را به سمت عشق مادر و فرزند می‌برد و شکستی دوباره در جایگاه حقوقی زن به عنوان همسر و هم‌آورد مرد ایجاد می‌کند. بازم زن نمی‌تواند از عدالتی برخوردار شود که او را به عنوان یکی از دو رکن قرار دهد. «مردان عبدالله رو به ننه سلطنت کرد: با اجازه شما می‌خواستم شب چله دخترتان را عقد کنم» (همان: ۸۷). نگاه همراه با مهر و عطف عبدالله و عاشقانه‌هایش با مروارید خاتون و ناصر او را از دیگر مردان رمان جدا می‌کند و سرانجام پایان تراژیک و تلخی را برایش پیش رو دارد. مهر عبدالله به مادرش! همسرش! مادر پسرش! مادر برادرش! نمی‌داند از کجا نشئت گرفته که نمی‌خواهد ناصر را به او بسپارد تا قربانی مزاج سودایی او نشود. «مرد با اکراه آشکار از او فاصله گرفت. از تماس با او می‌هراسید. چه اندازه دوستش داشته بود. چه اندازه هنوز سوی او کشیده می‌شد. چه اندازه هنوز تشنه بود. چه آگاهی شومی میان آنها دریایی فاصله انداخته بود. در این دریا هر دو سوی، هر دو کناره هلاک بود. سر به زیر با او سخن گفت نه به درستی که با مهربانی. احترامش را چون فرزندی نگاه داشته بود. اما از حرف و تصمیم خویش بر نگشته بود: تو سودایی مزاجی، شاید احساس گناه کارت را به جنون بکشاند. شاید احساسات به این طفل معصوم دگرگونه شود و بلایی بر سرش آوری. باید این طفل پناه پایداری داشته باشد» (ساری، ۱۳۶۹: ۱۰۸).

#### ۲-۴- گفتمان کودکان

کودکان در این رمان حضور گسترده و اثرگذاری دارند. مهم‌ترین کودک نقش آفرین قهرمان اصلی رمان است که حادثه‌ای ناخوانم‌دانه کودکی‌اش را به پایان می‌رساند و در اوج بازی‌ها و شادی‌های کودکانه‌اش او را به ورطه‌ای از هجومی دردناک می‌کشاند. کودکان در نظام سلطه و قدرت قربانیان خاموشی هستند که قدرت دفاعی ندارند و تسلیم تفکر بزرگسالانی هستند که در مردانشان بر اریکه قدرت و خودخواهی سوارند و زنان در پس پرده تسلیم و رضا قرار گرفته‌اند. کودک آزاری جلوه‌ای از تفسیر قدرت و سلطه است که این سطح را به طور خارق‌العاده‌ای نمایان می‌سازد. «گردوهایش را

خودش شکسته بود. اما چقدر آن روزها دور و مه اندود می نمود. انگار صدها سال پیش از هجوم اسبها بود. آخرین روز کودکی اش چه دور شده بود. اسبی کنار پرتگاهی شیشه کشید و او از کودکی اش بریده شد، انگار که عضوی از پیکرش. با نخ آبی بر قالی زده بود (همان: ۹). آخرین گره بر حاشیه قالی، به رنگ آبی آسمانی بود. به حاشیه آبی و سپید قالی نگاه کرد، کودکی اش را در این حاشیه قطع شده بود (همان: ۱۵). با هجوم دردناکی کودکی اش را تاراج کرده بودند» (همان: ۲۱).

برادر کوچک مروارید خاتون که تنها چهار سال از او بزرگ تر بود تنها کسی بود که در صورتش نگاه می کرد و اسمش را صدا می زد. او بهترین خاطرات کودکی را برای خودش و مروارید خاتون به جای گذاشته بود. کودکی خود کودکی دیگر را قلمدوش می کرد تا دنیای کودکانه اش را از منظره ای زیباتر ببیند. «از دورها صدای بع شاد و راضی گوسفندها شنیده می شد. برادر کوچیکه همراه رمه رفته بود. تا دوسه سال پیش که هنوز بچه ای به دیده ها بود، مثل بزغاله دنبال برادر کوچیکه راه می افتاد. برادر کوچیکه با مهربانی قلمدوشش می کرد و به صحرا می بردش. چندین بار پدرش مروارید خاتون را برگردانده بود اما بالاخره آن ها را راحت گذاشته بود و کاری به کارشان نداشت. مروارید خاتون بزغاله سپیدی داشت که در صحرا مراقبش بود. علف می چید و به دهان بزغاله نزدیک می کرد، سنگ ها را از جلوی پایش برمی داشت او را کنار آب می برد و گاه هردو با هم قلمدوش برادر کوچیکه به دنبال گوسفندها می رفتند» (همان: ۱۶). کودکان دیگری که حضورشان دنیای قهرمان داستان را تغییر داد دخترکان پری خانم و آقا نصرالله بودند. دخترانی که تمام دنیای کودکانه شان در قابی از قلب مهربان مروارید خاتون جای گرفته بود و در تعاملی دوگانه او را سیراب از عشق زلالشان کرده و در مقابل از دریای بی کران محبت او می نوشیدند. «پری خانم پشت پرده صندوق خانه رفت، مروارید خاتون دختر کوچک تر را بغل کرد. موهای نرم و جعد دارش خیس عرق بود. دستی روی موهایش کشید و جعدهای کوچک آن را نوازش کرد. بچه با نوازش دست مروارید خاتون و گرمای آغوش او آرام شد (همان: ۵۲). مروارید خاتون لقمه های کوچک نان و حلوا ارده را توی دهان بچه ها می گذاشت. ضمن غذا دادن با آن ها بازی هم می کرد. خوب حالا نوبت توست. چشماتو ببند، دهن تو باز کن. اما لقمه را در دهان دیگری می گذاشت و هر سه به خنده می افتادند. پیشانی کوچیکه را بوسید. بزرگه لب هایش را ورچید. لب های او را بوسید. احساس کرد قدهی عرق نسترن و بید مشک در عطشهای تابستان خورده (همان: ۵۳). مروارید خاتون را می دید که دختر کوچیکه را بغل کرده می خواند: سفید سفید صد تومن / سرخ و سفید سیصد تومن / حالا که رسید به سبزه / هر چی بگی می ارزه. بعد سر و روی دخترک گند مگون را غرق بوسه می کرد. دخترک سفید روی بزرگتر لب هایش را ور می چید و بغض می کرد. پری خانم غش غش می خندید و در حالی که از اتاق بیرون می رفت داد می زد: خوبه، خوبه، اینقدر خودتون را لوس نکنید. بنده خدا را راحت بذارین. مروارید خاتون دختر بزرگه را روی پای دیگرش می نشاند و دلش را با ترانه ای به دست می آورد. به کس کسانش نمی دم / به همه کسانش نمی دم / به مرد پیرش نمی دم / شاه بیاد با لشگرش / خدم و حشم پشت سرش / شاهزاده ها دور ورش / واسه پسر بزرگ ترش / آیا بدم آیا ندم. دختر کوچیکه دست می زد و خود را تکان می داد و بزرگه می خندید» (ساری، ۱۳۶۹: ۵۷).

کودکی گمشده ای که در تلاقی نگاه مروارید خاتون و عبدالله پیدا شد گفتمان غم انگیزی را به وجود آورد که حاصل سال ها رنج و دوری و اندوه مادر و فرزندی بود که هرکدام بدون دیگری هیچ بودند و پس از با هم بودن نیز هیچ شدند این بازی و نشاط کودکانه تصویری از زندگی را نشان می دهد که می تواند بدون گفتمان سلطه و قدرت حق هر زن و کودکی باشد. کودکان تصویری از زندگی بدون ایدئولوژی های رفتاری نظام های سلطه هستند. این بخش از رمان دریچه ای به سوی حقیقت باز کرده تا ظلمت ایدئولوژی سلطه و قدرت را در سطح تاریخ نشان می دهد حضور ناصر در زندگی مروارید خاتون جانی تازه از زندگی به یغما رفته اش را در او می دم و با مکیدن شیر توسط ناصر مروارید خاتون همان روح زندگی را به او هدیه می کند. «اولین بار که نگاه مروارید خاتون به صورت پرچین پیرمرد افتاد که به نیلوفر می مجاله شده می مانست، مهری ناشناخته از دلش گذشت» (همان: ۷۷). «وقتی دست مرد را جا انداخت، چاه کن از اعماق جاننش فریاد کشید، فریادی جوان، مروارید خاتون از آن صدای جوان که از دهان پیرمرد برخاست تعجب کرد» (همان: ۷۷). «حرکات و نگاه ناتوان عبدالله چنان بچگانه بود که گاه مهری مادرانه قلبش را می فشرد» (همان: ۸۱). داستان غم انگیز کودکی عبدالله بر زبانش جاری می شود: «پدرم مرا به گدایی می برد. گشنگی ام می داد تا بیشتر التماس کنم و او پول ها را جمع کند. گاه از شدت گرسنگی گریه کنان پای عابری را می چسبیدم و التماس می کردم. بعضی هاشان با لگد پرتم می کردند و فحش می دادند: نکبتی به من دست زن. بعضی ها هم دلشان به رحم می آمد و سکه ای روی زمین پرت می کردند که پدرم فوراً خم می شد و برمی داشت. همیشه گشنگه می داشتم. وقتی رفت، یک روز از صبح تا شب غذا و هله هوله خوردم. شب حاملم به هم خورد. تا دو روز بالا می آوردم» (همان: ۸۱). «چهره کودکانه و بی دفاع او را تنها یکبار دیده بود. پسر دور از چشم مادر با شتاب از کودکی به پیری رسیده بود. آن شب مهتاب که پاور چین بالای سر ننه نرجس رفته بود و چادر شب زیر و نامهربان، تنها آغوشی که بچه را در میان گرفته بود، را پس زده بود، ماه گرفتگی روی پیشانی کودک عریان، چون گل نیلوفر کبودی برای ابد در حافظه اش گلمیخ شده بود. سرانجام پسر پس از سال ها رنج به آغوش مادر باز گشته بود. مادری که همسر و همبستر کودکش شده بود. چندی رنج های مادر و فرزند در کوره سعادت می فرو پاشنده گذاخته بود و از جانانشان سر ریز کرده بود» (ساری: ۱۳۶۹: ۱۰۵). «آه، گاه کودکان هم مادرشان را همین گونه گرم نوازش می کنند. کودک مهربان من! همسر من! پدر فرزندانم! برادر فرزندانم! شب هولناک و گرداب چهره گشوده است تاب آن را داری؟ من مادرم، باید پایداری کنم و فرزندانم را از آسیب توفان حراست کنم. باید دشنه را در قلب خویش فراموش کنم و دل نگران فرزندانم باشم. آه که مادرت از رنج تو چه رنجی خواهد برد! چگونه کودکم را یاری کنم؟ چگونه دامن از آغوش او خالی کنم؟ آه که چه داستان نوازشگری داری، چقدر کودکان دوست دارند گونه های مادر خویش

را میان داستان کوچک خود بگیرند. آه که اگر این دم قلب من پاره شود، کودکم چه هراسان و تنها خواهد ماند...» (همان: ۱۰۶). ناصر کودکی دیگر که حضورش رویش سبز زندگی را در وجود مروارید خاتون به وجود آورد و تا سه سالگی دنیایی برای او ساخت که از آن همه سعادت در هراس بود. «وقتی بچه با ولع شیر می مکید و چون بچه گربه خرخر می کرد از احساسی نا آشنا داغ می شد. کرک های پیشانی بچه را نوازش می کرد. انگشتش را روی پیشانی و نک دماغ بچه می مالید، انگار که چیزی نامرئی را پاک می کند. احساس می کرد قلبش گشاد می شود، گشاد شدن آنرا می فهمید. عشق همه آدمیان در آن جای می گرفت. عرق بر صورتش می نشست. از این همه دوست داشتن رنج می برد. رنجی لذت بخش. تنها بچه خود نبود که دوستش می داشت عاشق همه چیز شده بود. دلواپس همه آدم های ناشناخته، دلواپس همه کودکان بود، آه، نباشد که زلزله ای بیاید و طفلک ها را زیر خاک... (همان: ۹۰). عبدالله از حضور بچه خوشحال بود اما از این که از کانون توجه مروارید خاتون دور شده بود و این موجود نیم وجبی همه هوش و حواس مروارید خاتون را ربوده بود، رنجیده و دلخور بود. گاه رنجش خود را با کلامی آشکار یا با کنایه ای باز می گفت. اما مروارید خاتون سعادتمند تر از آنی بود که از این سخنان دلگیر شود یا از عالم خود به در آید» (همان: ۹۱). کودکی دیگر که از صحنه های غم انگیز و تراژیک زندگی مروارید خاتون تنها چروک صورت و قد خمیده اش را می دید، کودکی اش را در تمایلات مذهبی مادر بزرگ و تمایلات شیطنت آمیزی که خاص کودکان است به دو نیمه تقسیم کرده بود باورهای مذهبی بزرگسالان بخشی از باورهای کودکانی بود که شیطنت کودکی را هم دوست داشتند ولی پشت کردن به باورها و اعتقادات برایشان گناهی نابخشودنی محسوب می شود. «وقتی مادر بزرگ متوجه بیرون رفتن های من شد، چادرم را زیر سرش می گذاشت و می خوابید. آنقدر بالای سرش منتظر می ماندم تا غلت می خورد و سرش را از روی متکای بلند کنار می افتاد... اگر از سر و روی خاک آلود من حدس می زد که به خرابه رفته ام، آنقدر نفرینم می کرد، آنقدر آیه و حدیث در باب سرپیچی از حرف والدین و عاق کردن می گفت که گریه ام می گرفت و تمام خوشی و هیجان بازی از تنم بیرون می رفت» (همان: ۱۲۲). «صبح شنبه کتابها و دفترهایم را طبق برنامه برداشتم. هیچ کدام از درس ها را حاضر نکرده بودم. نذر کردم اگر از من درس نپرسند شمعی در سقاخانه سید نصرالدین روشن کنم. وقتی کلمات نذر از خاطر گذشت احساس آسودگی کردم. انگار از پرسش درس ها مصون شده باشم با این همه برای محکم کاری صد تا صلوات هم نذر کردم» (ساری، ۱۳۶۹: ۱۴۲).

## ۲-۵- گفتمان قدرت

ظلم استبداد حاکم بر جامعه نتیجه قدرت کاذبی است که یاغیان در اثر ضعف حکومت به دست آورده بودند. مردم بی دفاع میدان را برای قدرت نمایی ظالمانه آن ها مهیا کرده بودند: «شاید در فکر جعفر، دوست و همبازی خود بود که سال پیش زیر دست و پای اسبها تلف شده بود و عاقبت هم کاری از پیش نبرده بود. خواهرش را برای آن شب سرکرده یاغی ها برده بودند. انگار اهل خانه گوش بزننگ مصیبتی بودند (همان: ۱۸). در مقابل این ظلم هیچ حامی و مدافعی نداشتند و کدخدا نیز که موظف به حمایت از جان و مال رعیت است مغلوب ظلم آن ها بود. کدخدا جلوی ایوان مقابل آن ها ایستاده بود. ننه نرجس مروارید خاتون را هل داده بود توی اتاق تاریک» (همان). ظلم و ستم حاکم بر طبقه محروم در واژگان هم نشین مترادف و متضاد سم ضربه های سهمگینی بر قلب کوچک پرنده در مانده در قفس می کوبد و شدت ظلم را نشان می دهد تاریکی - مویه - ترس - قلوه سنگ - خون آلود - تفنگ - آتش و... واژه هایی هستند که ترس و دلهوره به همراه دارد کاربرد آن در سلطه گرانی است که حق خود را اولی می دانند. «در دل تاریک شب، میان پژواک مویه نرجس خاتون و سکوت پر ترس دهکده، کد خدا مروارید خاتون را به دنبال خود می کشید. پاهای برهنه اش به قلوه سنگها می خورد و خون آلود می شد. سردار در بالاخانه کدخدا اتراق کرده بود. سربازانش روی پشت بام و گوشه و کنار باغ، تفنگ به گوش قراول می دادند. همه چه چراغ های زنبوری شنیده می شد. وقتی در باغ باز شد، اسب سردار با زین شنگرفی و یال بلند زرد روی دو پای پسین بلند شد و شیهه کشید. مروارید خاتون به در باغ چسبید. وسط باغ آتش بزرگی بر پا کرده بودند. میان آتش گوسفند پوست کنده ای جلز وولز می کرد بوی هیزم، گوشت و چربی کباب شده و عرق اسبها هوارا سنگین کرده بود. کد خدا مروارید خاتون را در اتاقی تنها گذاشت. تکه گوشت کباب شده ای میان سینی برایش آورد. از اتاق کناری صدای بهم خوردن آرواره ها، جویدن گوشت و خنده های شکسته می آمد. مروارید خاتون لب به غذا نزده بود» (همان: ۱۹). مروارید خاتون از ترس چشم نمی گرداند و روبه روی خود را نگاه می کرد که همان حلقه های سیاه دود بود و رختخواب سرخ. صدای خنده مستانه ای نگاهش را به سمت راست چرخاند. مرد غول پیکری به پشتی تکیه داده بود. دندان های بلند و زردش از زیر سیبل های کلفت و رو به بالا تاب خورده اش، بیرون افتاده بود. ترس چون جریان رد از تن مروارید خاتون گذشت. دستش به طرف دستگیره در رفت. سردار از پشت میج دستش را گرفت و به یک ضرب روی لحاف سرخ پرتش کرد و پیرانش را بر تش پاره کرد. کمر بند خود را باز کرد و شعله گرد سوز را پایین کشید (همان: ۲۰).

## ۶-۲- گفتمان سیاسی

رمان مروارید خاتون سرگذشت زنی است که همچون دیگر زنان و همچون طبقات محروم جامعه مقهور جریان‌های سیاسی حاکم بر جامعه شده است. رویکرد سیاسی به طور واضح در رمان دیده نمی‌شود اما ظلم و ستم و حوادثی که فراز و نشیب زندگی قهرمان داستان را به وجود آورده است حاصل گفتمان سیاسی است. یایغان به سرکردگی سردار به ده حمله می‌کنند و رضاخان سردار را سرِ دار می‌کند و طبقه محروم دلخوش به برخورد شاه با یایغانند. قدرت یکی از عناصر مهم گفتمان اجتماعی است. قدرت با سیاست ارتباط مستقیم دارد. دسته یایغان در دوره رضا خان به مناسبات قدرت و سیاست دست به اقدامات ظلم و ستم می‌زند. این از اسباب و ملازمات قدرت است و رضا خان که قدرت بالایی دارد یایغان را سکوب می‌کند. «آخه پسر جون با یه مشت سرباز مفتحی گشینه که نمی‌شه جلوی یایغی‌ها را در همه ولایات گرفت. این‌ها در برج و باروهاشان آذوقه و مهمات یک ماه جنگیدن را ذخیره کرده‌اند. چارتا سرباز گشینه و بی‌تنبون که از پس آن‌ها بر نمی‌آیند. می‌گن رضاخان کله داره. با فکرش از پس آن‌ها بر می‌آید» (همان: ۳۱). هم چنین جریان‌های سیاسی سال‌های آغازین حکومت رضاخان و حوادث دانشگاه نیز در ماجرای قتل چشم درشته آمده است. مرگی که هیچ‌کس از چگونگی آن خبر نداد و بعد از دو سال عبدالله پرده از راز این قتل برداشت. «اگر زنده بود الان مهندس شده بود. همه چیزم را به پیش ریختم تا درس بخواند تا به آخر. فقط به خاطر ناصر زنده بودم. گفت دانشگاه شلوغ شده، دنبالش هستند. باید از خانه بروم. گفت نشانی‌اش را برام می‌فرستد اما این کار را نکرد. همه جا دنبالش گشتم تا دوباره ردش را این‌جا پیدا کردم. در نزدیکی تو. اما خبر مردنش را پیدا کردم. باور نمی‌کنم دو سال از مرگ ناصر گذشته باشد و من بی‌خبر زنده مانده باشم» (همان: ۱۸۵). اشاره دیگری که به حوادث سیاسی شده است دفاع دایی اسد از هیتلر و خروج رضاخان از وطن و پیوستن دایی اسد به حزب توده است. پروین ماجرای جوانی دایی اسد را که از حرف‌های جسته و گریخته خاله‌هایش فراهم آورده بود برای آذر تعریف می‌کرد. حوادث دانشگاه در جریان سیاست‌های انقلابی حزب توده در مقابل رضا خان قرار می‌گیرد و دانشجویان در این جریان اقدام به انقلاب نهایی دارند. «دایی اسد در نوجوانی با شور و حرارت بسیار از هیتلر دفاع می‌کرد. همه جا آشکارا از او حرف می‌زد. پیشروی نیروهایش را می‌ستود. وقتی متفقین وارد ایران شدند و رضاشاه را وادار به ترک وطن کردند دایی اسد، مبلغ پرشور هیتلر دستگیر و زندانی شد. پس از چندماه از زندان متفقین آزاد شد و به کار در چاپخانه‌ای مشغول شد. از همان زمان که آلمان‌ها در شوروی شکست خوردند معبود او شکسته بود. وقتی آوازه‌ی استالین بالا گرفت دایی اسد با خلوص تمام و در همان چاپ‌خانه با توده‌ای‌ها آشنا شد و طرف‌دار آن‌ها گشت. هر روز بعد از پایان کار ساعت‌ها سر چهارراه می‌ایستاد و روزنامه آن‌ها را با صدای بلند می‌خواند و برای فروش آن داد می‌زد» (ساری، ۱۳۶۹: ۲۰۱).

## ۷-۲- گفتمان مذهبی

نویسنده در بخش اول داستان اشارات محدودی به گفتمان مذهبی و آیین‌های دینی دارد و سنت‌های دینی و مذهبی به جا مانده از گذشته در بین ایرانیان را به تصویر می‌کشد. سماع و قمه زدن در تاسوعا. مذهبیون در قاب مذهب ایدئولوژی قدرت را حاکم کردند و احکام شرع را فراتر از حدود و ثغور آن به زیردستان تحمیل کرده و نمایی از قدرت دینی را بازتاب دادند. «فردا تاسوعا بود و صبح زود کارهای زیادی داشتند. هر سال علم و کتل‌ها را از حسینیه بیرون می‌آوردند. خاک آن‌ها را می‌گرفتند. برخی قمه‌های زنگ زده را پرشال کمرشان می‌بستند. از دو سوی ده دو دسته راه می‌افتاد به هم می‌رسیدند. زن‌ها و بچه‌ها دنبال زنجیر زن‌ها راه می‌افتادند. صدای یا حسین عده‌ای را از خود بی‌خود می‌کرد. در این هنگام دستی سوی قمه می‌رفت و آن را بر فرق خویش می‌کوبید. بر شکاف فرقاشان کاه گل می‌پاشیدند و بیخود از خویش، یا حسین گویان، در سماع خود درد را فراموش می‌کردند» (همان: ۳۱). خواندن صیغه و نکه داشتن عده، «غصه نخور ننه نرجس. سر راه می‌رم دنبال ملا حیدر، می‌برمش صیغه بخواند، شرعی می‌شود. قسمت این طور بوده است» (همان: ۱۹). «ملا حیدر کله قند را توی دست ننه نرجس گذاشت: عده‌اش که تمام شد، برای خودم صیغه نود و نه ساله می‌خوانم و به خانه می‌برمش» (همان: ۱۵). غسل و نماز میت و تشییع جنازه. «پدر و برادرها جسد را شستند و غسل دادند. پدر جلو ایستاد و برادرها پشت سرش، و نماز میت خواندند. به سمت گورستان رفتند. مردها زیر تابوت را گرفته بودند و با صدای خفه‌ای لا اله الا الله می‌گفتند. تابوت به سمت گورستان می‌رفت اما به آن نمی‌رسید» (همان: ۳۲). دخیل بستن به امامزاده و رفتن به زیارت امامزاده داوود و بی بی شهربانو و... نمادهای دینی و مذهبی به جا مانده در بین مردم است. ایدئولوژی و باورهای دینی که بخشی از آن ناشی از آداب و رسوم و گاه باورهای بی پایه و اساس بود برای مردم عادی تبدیل به سبک زندگی شده است. «یک دور ضریح چوبی امام زاده را طواف کردند. درون ضریح چوبی، روی سنگ برآمده‌ای پول خرد ریخته بودند... بر درخت خشکیده جلوی زیارتگاه، نوارهای پارچه‌ای و نخ‌های فراوانی گره بسته بودند. درخت خشکی که برگ و بارش همان نوارهای باد و باران خورده بود. مروارید خاتون گوشه چارقش را به دندان گرفت و باریکه‌ای از آن کند و به شاخه درخت گره زد. قاسم که داشت جای مروارید خاتون را روی قاطر صاف می‌کرد، پرسید؟ چی نیت کردی؟ وقتی نیت من برآورده شد مرا بر می‌گردانی اینجا گره را باز کنم؟ میان این همه کهنه پاره که آفتاب و باد و باران رنگ آن‌ها را می‌برد چطور گره خودت را می‌شناسی؟ نمی‌دانم لابد به دل آدم می‌افتد» (همان: ۳۸). «بعضی از

همسایه‌ها، روزهای جمعه، دسته جمعی به کوه بی‌بی شهربانو، امام زاده داوود، ابن بابویه یا شاه عبدالعظیم می‌رفتند» (همان: ۶۲). «بی‌بی شهربانو گنبد و بارگاه ساده‌ای بر بالای کوه داشت. ستون سنگی کنار مقبره او بود» (همان: ۶۳).

اما بخش دوم رمان ژانر مذهبی به داستان می‌دهد و آغاز دگرگونه شدن مروارید خاتون با شنیدن صدای اذان و اقامه نماز بود و انتخاب زندگی دینی و رفتن به جلسات مذهبی و احکام و شرعیات شکل دیگری از زنان جامعه ایران است که ساری آن را در تیپ قهرمان داستان قرار داده است. «هرچه بیشتر به جلسات زنان می‌رفت و مسئله‌های آب مضاف و آب کر شکیات نماز آداب غسل و واجبات و مستحبات دیگر را فرا می‌گرفت انگار با سرنگ زندگی گذشته‌اش را از رگ‌هایش بیرون می‌کشیدند. به ندرت و جز با احساس گناه از خاطراتش یاد نمی‌کرد دیگر در بند زمان نبود ثقل ثانیه‌ها عذابش نمی‌داد. قادر متعال حاکم بر زمانش بود و هرگونه می‌خواست می‌گذرانده‌اش. ظاهرش هم تغییر کرده بود. لباس آستین بلند می‌پوشید. جوراب مشکی ضخیم به پا می‌کرد. روسری موهای انبوهش را می‌پوشاند و چادر مشکی ضخیمی روی آن سر می‌کرد. در ابتدا تنها چشمان بادامی، دماغ کوچک و لبان نازکش از چادر بیرون بود اما کم‌کم علاوه بر ابروها لب‌ها و دماغ او نیز زیر چادر پنهان شد تنها چشمان مورب سیاهش بیرون مانده بود تا با تحقیر و همه‌چیز و همه‌کس نگاه کند» (ساری، ۱۳۶۹: ۱۱۳).

چهارمین شکست روحی مروارید خاتون با مرگ چشم درشته به وقوع می‌پیوندد و در این مرحله تحولی بزرگ به وقوع می‌پیوندد و بازگشت از مذهب و عقاید دینی را در مروارید خاتون که نماینده زنان سنت‌گرا است ایجاد می‌کند. «ناگهان در حین کشیدن تصویر مادر بزرگ متوجه واقعیت عجیب شدن مادر بزرگ دیگر نماز نمی‌خواند شگفت‌زده از این کشف خود از سستی به در آمدم باه مادر بزرگ دیگر نماز نمی‌خواند. از ظهر ناهار خورده و خوابیده بود بعد هم در رختخواب نشسته بود آفتاب غروب کرده بود به یاد آوردم روزها و هفته‌هاست که حتی یک بار مادر بزرگ را در حال نماز خواندن ندیده‌ام» (همان: ۱۸۱).

### نتیجه‌گیری

رابطه دیالکتیکی که بین ساختارهای خرد گفتمان یا همان ویژگی‌های زبان شناختی و ساختارهای کلان جامعه یا همان ایدئولوژی وجود دارد بر این نکته تاکید دارد که ساختارهای کلان جامعه ساختارهای خرد گفتمان را تعیین می‌کنند. پس روابط حاکم بر جامعه و قدرت حاکم بر نظام ارباب و رعیتی و استبداد یاغیان باعث ایجاد ساختارهای گفتمانی که این ساختارها به نوبه خود ساختارهای ایدئولوژیک و گفتمانی را بازتولید می‌کنند. یاغیان به عنوان کانون قدرت و ظلم و مروارید خاتون به عنوان کانون ستم‌دیدگی مراتب گفتمان را به وسیله ایدئولوژی‌ها و روابط قدرت در گستره وسیع جامعه تعیین می‌کنند. گفتمان‌ها حاصل ارتباط زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی و بالعکس می‌باشد. از آن جایی که زبان فرآیندی اجتماعی است زمانی معنا می‌یابد که گفتمان از متن متمایز شود. گفتمان حاصل فرآیند تعامل اجتماعی است که تحلیل گفتمان انتقادی سعی در آشکار نمودن روابط اجتماعی که حاصل قدرت و ایدئولوژی هستند دارد. فرشته ساری در مرحله‌ای از رمان که می‌توان آن را در سطح تفسیر مورد بررسی قرار داد، به تحلیل فرآیندهای شناختی شرکت‌کنندگان و تعاملات میان آن‌ها پرداخته و با بهره برداری از روابط میان مشارکان گفتمان، روابط بینامتنی و تعاملات اجتماعی به تفسیر ذهنیت خود پرداخته و با اهدافی از پیش تعیین شده مروارید خاتون را در مراحل مختلف در معرض آزمایش قرار داده و به خلق گفتمان‌های سیاسی، اجتماعی و انتقادی می‌پردازد و در پایان با ارایه راهبردهای خاص قدرت در گفتمان، قدرت نهفته در آن سوی گفتمان را معرفی می‌نماید که نتیجه کاربرد این تحلیل آشکار شدن حقایق برای مردم جهت بهتر اندیشیدن و اتخاذ تصمیم صحیح‌تر و قضاوت منصفانه‌تر است و ارتباط میان رویدادهای اجتماعی با ساختارهای اجتماعی و تاثیر و تاثر آن بر یکدیگر به روشنی بیان می‌شود. فرشته ساری با موقفت در میان این ایدئولوژی و ارتباط قدرت و زبان‌شناسی پاره‌ای از تاریخ سیاسی و اجتماعی جامعه را به تصویر کشیده و آینه تمام‌نمای بافت‌های اجتماعی در نزاع با قدرت و استبداد است.

## منابع

۱. آفاگل زاده، فردوس (۱۳۹۴). تحلیل گفتمان انتقادی، تهران: علمی و فرهنگی.
۲. آفاگل زاده، فردوس و مریم سادات غیاثیان (۱۳۸۶). رویکردهای غالب در تحلیل گفتمان انتقادی. مجله زبان و زبان‌شناسی، دوره ۳، شماره ۵.
۳. دایک، تون آدریانوس فان (۱۳۸۲). مطالعاتی در تحلیل گفتمان. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
۴. ساری، فرشته (۱۳۶۹). مروارید خاتون، چاپ اول، تهران: کاتب.
۵. میرزا بیاتی، مهین و دیگران (۱۳۹۸). تحلیل گفتمان انتقادی مفهوم «قدرت» در دفتر اول رمان روزگار سپری شده مردم سالخورده (اقلیم باد) براساس الگوی گفتمانی نورمن فرکلاف، مجله ادبیات پارسی معاصر، سال ۹، شماره ۲.
۶. فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹). تحلیل گفتمان انتقادی، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، چاپ اول، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
۷. گیرتس، دیرک (۱۳۷۷). نظریه‌های معنی‌شناسی واژگانی، ترجمه کوروش صفوی، چاپ اول، تهران: علمی.
۸. یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لونیز (۱۳۸۹). نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، چاپ نهم، تهران: نی.

9. Van Dijk, T.A., 1988, News as Discourse, New Jersey: Lawrence

## A Study of the Level of Interpretation and Discourse Processes of the Novel *Morvarid Khatoon* by Fereshteh Sari, Based on Norman Fairclough's Theory

Hoda Amini<sup>1</sup>, Mehyar Alavi Moghaddam<sup>2\*</sup>, Mahmoud Firoozi Moghaddam<sup>3</sup>

<sup>1</sup>Departement of Persian Language and Literature, Torbat Heydariyeh Branch, Islamic Azad University, Torbat Heydariyeh, Iran.

<sup>2</sup>Associated professor of Persian Language and Literature, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran. (corresponding author)

<sup>3</sup>Assistant professor, Torbat Heydariyeh Branch, Islamic Azad University, Torbat Heydariyeh, Iran.

Email: [m.alavi.m@hsu.ac.ir](mailto:m.alavi.m@hsu.ac.ir) (corresponding author)

### Abstract

Critical discourse analysis is an interdisciplinary scientific branch in linguistics and criticism that examines the function of language in society and politics as a form of social function. It discusses and examines language as a social practice in relation to ideology, history, power, and society. Many Persian novels, especially novels by female writers, are linked to social and political concepts of society and are actively present in various types of contemporary fiction writing movements. The study of Persian novels based on Norman Fairclough's theory has its own characteristics. From Fairclough's perspective, discourse enables the three phenomena of community identity, social relations, and knowledge systems to perform three functions: identity, relational, and intellectual. This approach analyzes the underlying layers of the text by examining linguistic levels. According to Norman Fairclough's theory, in order to discover these underlying layers and analyze the discourse pattern, three levels of "description," "interpretation," and "explanation" must be examined. The discourse pattern at the "interpretation" level, which examines the text by considering the context of the situation, concepts, and strategies of language pragmatics, and intertextual factors, is the result of the process of social interaction in the novel *Morvarid Khatun*, which critical discourse analysis attempts to reveal social relations that are the result of power and ideology.

**Keywords:** Critical discourse analysis, Norman Fairclough's theory, critical discourse, Fereshteh Sari, *Morvarid Khatoon*.